

خطاب به "چریک های فدایی خلق ایران" - پیرامون "گفتگو با رفیق سنجری در باره قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران"

(شرط صداقت انقلابی برخورد جدی با مسائل است)

اخیرا نشریه "پیام فدایی" که توسط چریکهای فدایی خلق ایران منتشر میشود مجموعه مقاله هایی به شیوه پرسش و پاسخ تحت عنوان "گفتگو با رفیق سنجری در باره قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران" منتشر کرده است. در بخشی از این گفتگو، نقل قولهای شفاهی، که از حافظه بیش از چهل سال پیش ایشان بیان میشوند و بالطبع راوی و شاهد این نقل قول ها خود مصاحبه شونده است و در بخش دیگر، که به گزارش جلسات کمیته مرکزی مربوط میشود، نقل قولهای رفقای مخالف را نابجا و بریده بریده بیان میکند و تا آنجا پیش میرود که انشعاب را "انشعاب بی مسما" و "گودتای تشکیلاتی" مینامد و نقد نظرات "مصاحبه" را «حملات مغرضانه به مواضع اتخاذ شده در "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"» میداند. (در ادامه جهت سهولت کار، واژه "مصاحبه" را بجای "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" استفاده میکنیم)

شرط صداقت انقلابی برخورد جدی با مسائل است و زمانی که انقلابیون، مدعی مارکسیسم – لنینیسم باشند، این مسئله از اهمیت بیشتری برخوردار میشود. این یکی از معیارهایی است که مرز مدعیان واقعی و دروغین مارکسیسم را از هم جدا میکند. نظرات و تئوری های سیاسی را نیز همیشه باید در ارتباط با شرایطی که آن نظرات و تئوری ها از درون آنها آفریده شده اند، مورد بررسی و نقد قرار داد و تلاش کرد کلیت آنها را از طریق فهم خط قرمز ارتباطی اجزای آن شناخت. به بیانی دیگر باید با یک برخورد دیالکتیکی به پای تحلیل آنچه عینی است نشست و از ذهنیگرایی پرهیز کرد. تنها این روش برخورد، روشی جدی و مسئولانه است. بطور نمونه در برخورد به تئوری مبارزه مسلحانه، تدوین شده توسط رفیق مسعود احمدزاده، منتقدان آن، با برجسته کردن بخش هایی از آن بشکلی تحریف شده، به جنگ این تئوری میروند و به گمان خود از آن جنگ پیروز بیرون میآیند. بیش از پنجاه سال از تدوین این تئوری میگذرد، اما تا کنون هیچیک از منتقدان این تئوری بطور جدی تلاش نکرده اند به سیستم فکری رفیق مسعود از طریق تحلیل هایی که این رفیق در کتابش، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، ارائه میدهد، پی ببرند و سپس به نقد این سیستم فکری بپردازند. ما طرفداران این خط فکری همیشه و به درستی چنین منتقدانی را مورد انتقاد قرار داده ایم و صداقت انقلابی و جدی بودن آنها را زیر سوال برده ایم.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، امیدوار بودیم که درون هواداران این خط فکری، آنجا که اختلافات بروز می کند و دامنه آن آقدر گسترده می شود که کار را به جدایی و انشعاب می کشاند، بتوان چنین برخورد اصولی را دید. اما گویی چراغی که به مسجد رواست به خانه حرام است. برای نمونه به انشعاب سال ۱۳۶۰ در تشکیلات "چریک های فدایی خلق ایران" اشاره می کنیم.

تمام شواهد و فاکت ها نشان میدهد که اختلافات، نه بر سر مسائل تشکیلاتی و یا قدرت طلبی های فردی اعضای مرکزیت این تشکیلات، بلکه اختلافات دقیقا مسائل نظری و برداشت های متفاوت از ماهیت حاکمیت جمهوری اسلامی و اتخاذ تاکتیک و استراتژی انقلابی در برخورد به این حاکمیت دست نشانده امپریالیستها در سال ۱۳۵۷ بود. جرقه شکل گیری اختلافات با انتشار جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" زده شد. هرچند مواضع مطرح شده در این مصاحبه تا دوره ای مورد توافق کادر رهبری این جریان بود، اما چون آتش زیر خاکستری در دوره ای دیگر شعله ور شد و نهایتا کار را به انشعاب در درون این تشکیلات کشاند. رفیق عبدالرحیم صیوری، کادر مرکزی و یکی از تئوریسین های تشکیلات چریک های فدایی خلق ایران، متأثر از به بن بست رسیدن پراتیک تشکیلات، پرچم دار این نقد شد و اعلام کرد که مواضع طرح شده در "مصاحبه" انحراف آشکار از تئوری مبارزه مسلحانه است و نظرات خود را در بحث های درونی مطرح کرد و بعد از انشعاب نیز در جزوه "نقدی بر "مصاحبه" (طرحی از وظایف)" انتشار بیرونی داد. (تا کنون هیچ نقدی بر این نوشته انتشار بیرونی نیافته است) رفیق در این نوشته بی پروا به انتقاد از خود میپردازد و میگوید:

«... اگر امروز ما ایده های "مصاحبه" را در اکثر موارد به سخره میگیریم، در حقیقت اعمال و نظرات گذشته خود را به باد استهزا گرفته ایم، ما همواره تاکید کرده ایم و گفته ایم که مسئولیت انحراف از خط مشی انقلابی نه فقط با عده ای بلکه با همه

رفقاقت. و مسلما در این رابطه برای رهبری مسئولیت بیشتری می‌شناسیم. اما در پروسه کار سازمان، و در جریان شناخت ضعف‌ها و نارسایی‌ها و تعمق هرچه بیشتر راجع به شرایط اجتماعی و موارد منکوره و ثنوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" ما توانستیم گذشته را به یک فهم انتقاد از خود تبدیل کنیم...»

تمرکز نقد رفیق صبوری بر تحلیلی بود که "مصاحبه"، در فردای به حاکمیت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی دست‌نشانده امپریالیستها، از شرایط انقلابی جامعه و ماهیت دولت ارائه میداد و رفیق بر پایه این نقد، وظایف عاجل انقلابیون هوادار راستین مبارزه مسلحانه را تعیین کرد. او بازگشایی جبهه شمال را یک تاکتیک انقلابی و در راستای ثنوری مبارزه مسلحانه ارزیابی کرد.

در اینجا تلاش بر این نیست که مواضع طرح شده در "مصاحبه"، نقدی همه‌جانبه شود و تنها به این بسنده میکنیم که بگوییم نوشته "نقدی بر "مصاحبه" (طرحی از وظایف)" مورد تایید ماست و "مصاحبه"، بخشا بطور آشکار و بخشا بطور پنهان دیدگاه‌هایی را طرح می‌کند که از نظر ما داری انحرافات جدی در فهم جامعه نو مستعمره و تحت سلطه امپریالیسم است و نزدیکی با نظرات رفیق مسعود احمد زاده ندارد.

تشکیلات "چریک‌های فدایی خلق ایران" امروز هم مدافع نظرات طرح شده در "مصاحبه" است و آنرا راهنمای عمل خود کرده است. تا کنون این جریان هیچ برخوردی به نقد رفیق صبوری نکرده و بنوعی آنرا نادیده گرفته است.

پرسش کلیدی این است که آیا امروز از نگاه مصاحبه‌شونده در "پیام فدایی"، انشعاب نتیجه اختلافات نظری بود یا "کودتای تشکیلاتی"؟ اگر اعتقاد به "کودتای تشکیلاتی" کماکان وجود دارد، امروز بیش از هر زمان دیگر حکم میکند به انتقاداتی که به "مصاحبه" شده، در این پرسش و پاسخ برخورد میشود و به قول خودتان تفسیرها و برداشت‌های غلط از آن را بیشتر روشن میکردید و قضاوت را، حداقل در زمینه نظری، به عهده خواننده "پیام فدایی" می‌گذاشتید.

اما تمرکز بحث این مقاله، برخورد به نقل‌قول‌های بریده بریده کادر رهبری این جریان به انشعاب سال ۱۳۶۰، بعد از گذشت بیش از چهل سال، است. یا باید موضوع با اهمیت انشعاب را در یک مصاحبه طرح نکرد و یا اگر طرح می‌شود باید مسئولانه و جدی پیرامون آنچه گذشت صحبت کرد. اساسا پرنسیپ درست این است که چون طرف مقابل حضور ندارد، مسئله‌ای که سالها از آن گذشته است و خواننده "پیام فدایی" شاید از تاریخچه آن بی‌خبر باشد، طرح نشود. اما حالا که بحث طرح شده، یک برخورد جدی حکم می‌کند که کادر رهبری در مصاحبه‌اش تاریخچه این انشعاب را با تفصیل بیشتری مرور کند و یک تنه به قاضی نرود و نظرات مخالف "مصاحبه" را نیز همه‌جانبه، همانگونه که است، طرح کند و سپس آن چهارچوب فکری ای که کار را به انشعاب کشاند، توضیح دهد تا خواننده نیز امکان قضاوت داشته باشد. یک برخورد جدی این بود که این تشکیلات با نوشته رفیق صبوری در جای خودش برخورد می‌کرد و در آن برخورد، سیستم تفکری که کار را به انشعاب کشاند، بازگو می‌کرد. اما بعد از گذشت بیش از چهل سال، هدف رهبری "چریک‌های فدایی خلق ایران" از نوشتن سناریوی انشعاب سال ۱۳۶۰ در این پرسش و پاسخ چیست؟ این سوالی است که "چریک‌های فدایی خلق ایران" باید به آن پاسخ دهد.

در اینجا به چند نمونه از نقل‌قول‌های بریده بریده مصاحبه‌شونده، مختصرا اشاره میشود تا خواننده خود حدیث مفصل بخواند از این مُجمل:

در گفتگوی "پیام فدایی" آغاز بروز اختلافاتی که به انشعاب منجر شد، اینگونه بیان میشود:

«... زمینه انشعاب موقعی به وجود آمد که رفیق صبوری که در تشکیلات با نام بهروز شناخته می‌شد ناگهان در یک نوشته درونی با عنوان "نقد دیدگاه‌های مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" به رد مطالب مطرح شده در آن مصاحبه پرداخت و با تفسیر آن مطالب از نظر خود یکبار ه مدعی شد که "روح بیژن جزنی در این مصاحبه زنده شده است"»

("پیام فدایی"، شماره ۲۹۳، تاکیدات از ماست)

و در جایی دیگر می‌گوید:

«... رفیق صبوری در نوشته خود با یک برخورد کاملاً انتزاعی و تفسیر جملات به دلخواه خود اتهاماتی به متن "مصاحبه" و به واقع به رفقای پایبند به نظرات انقلابی مطرح شده در آن جزوه وارد کرده بود که باعث شد به تدریج فضای روابط درونی تشکیلات تیره گردد.»

(پیام فدایی" شماره ۳۰۴، همان گفتگو، تاکید از ماست)

نقد رفیق صبوری را تا حد "تفسیر آن مطالب" تقلیل دادن از یک برخورد جدی بدور است. در آن زمان رفیق صبوری نقد خود را در درون تشکیلات مطرح کرد و از نقد نظرات مطرح شده در "مصاحبه" به این نتیجه رسید که "روح بیژن جزئی در این مصاحبه زنده شده است". چرا در یک بحث درونی طرح انتقاد به این شکل باید تهمت تلقی شود؟ رفیق صبوری در یک دوره پیش تر، مدافع نظرات "مصاحبه" بود، اما به دلیل خصلت کمونیستی اش شایسته آن بود که روزی که متوجه شد آن نظرات با واقعیت خوانایی ندارد، به رد آنها بپردازد. رفیق در مقام تنوریسین تشکیلات می بایست نیز چنین حرکت انقلابی میکرد.

مصاحبه شونده در "پیام فدایی"، پروسه برخورد با اختلافات درون تشکیلاتی را اینگونه توضیح میدهد:

«... اختلافات نظری امری ذاتی فعالیت تشکیلاتی می باشند؛ مهم این است که با این اختلافات چگونه برخورد می شود و چه راه هایی در پیش گرفته می شود تا مباحثه بر سر این اختلافات وحدت های موجود را غنا بخشد و یا اگر هم جدائی اجتناب ناپذیر شد برای همه روشن باشد که هر کس چه می گوید و چه راهی را پیشنهاد می کند و چرا جدائی اجتناب ناپذیر شده است تا هر کس بتواند آگاهانه موضع گیری کند.»

(پیام فدایی شماره ۲۹۳، همان گفتگو، تاکید از ماست)

ما میگوییم جناح موافق نظرات "مصاحبه" کدام برخورد جدی را به نقد رفیق صبوری کرد؟ اگر امروز هم نقد رفیق صبوری، "تفسیرات" او از "مصاحبه" تلقی میشود، پس باید به مصاحبه شونده "پیام فدایی" گفت اگر اختلاف تنها در این بود که نظرات "مصاحبه" به قول شما تفسیر شده است، آیا شما موافق جوهر تنوریک نظرات طرح شده در نقد رفیق صبوری بودید؟ اینجا باید دو فرض مورد بررسی قرار گیرد. فرض اول: نظرات "مصاحبه" دقیق فرموله نشده بود و جای شک و شبهه و تفسیر باقی می گذاشت. فرض دوم: باید رفیق صبوری را بعنوان کادر تنوریک تشکیلات زیر سوال برد و اینگونه تصور کرد که رفیق خواب نما شده بود و رؤیاهای خودش را در نوشته اش نقد کرده است. اما فرض اول از نگاه "پیام فدایی" مردود است.

مصاحبه شونده در این باره میگوید:

«مصاحبه مزبور اولین نوشته ای بود که بعد از جدائی ما از سازمانی که خط اپورتونیستی را در جنبش پیش میبرد در سطح جنبش مطرح شده بود. در این مصاحبه مواضع تشکیلات ما در رابطه با ماهیت دولت جانشین رژیم شاه برای اولین بار اعلام شده و وظایف بزرگ انقلاب ای که شرایط عینی در مقابل سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داده بود به درستی تشریح شده بود.»

(پیام فدایی شماره ۲۸۹، همان گفتگو، تاکید از ماست)

به نظر ما، بر پایه نقل قول بالا، نظرات "مصاحبه" نمیتوانست جای شک و شبهه ای باقی بگذارد و وحی منزل بود. بنابر این تنها مشکل را باید در "تفسیرات" رفیق صبوری دید. اما هم مصاحبه شونده "پیام فدایی"، اگر هنوز جدیت انقلابی داشته باشد، و هم جنبش انقلابی خلق ما این را در فردای انشعاب سال ۱۳۶۰ تجربه کرد که رفیق صبوری یک کمونیست برجسته بود که در راه آنچه که فکر میکرد درست و انقلابی است، عمل کرد و از جان خود نیز مایه گذاشت.

اما پشتوانه نقد رفیق صبوری، ادراکات اش از تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" بود. "پیام فدایی" در هیچ جا اشاره ای به این نمیکند که این ادراکات درست بود یا غلط. چرا؟ جواب روشن است، زیرا نظرات "چریکهای فدایی خلق ایران" هنوز هم همان نظرات طرح شده در "مصاحبه" است و آنها میدانند که اختلافات عمیق نظری با ادراکات رفیق صبوری داشته و دارند. این اختلافات را در درک از بازگشایی جبهه شمال میتوان بیشتر روشن کرد. اما قبل از این، اشاره کوتاهی به درک "مصاحبه" از پیشاهنگ انقلابی که باید پیشاپیش توده ها حرکت

کند، می‌کنیم تا زمینه‌ای باشد برای بحث بازگشایی جبهه شمال. درکی که مصاحبه‌شونده "پیام فدایی" امروز نیز به آن افتخار می‌کند.

باز از قول مصاحبه‌شونده در "پیام فدایی" بشنویم:

«واقعیت این بود که جامعه در آن زمان شدیداً در التهاب به سر می‌برد. انقلاب 1357 شکست خورده بود ولی توده‌ها از پتانسیل انقلابی والائی برای تداوم انقلاب برخوردار بودند. آنها برای تحقق خواست‌هایی که به خاطر آنها دست به انقلاب زده بودند در نقاط مختلف ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی دست به مبارزه حتی در شکل مسلحانه می‌زدند. در چنین شرایطی وظیفه انقلابی به صورتی که در "مصاحبه" هم مطرح شده بود این بود که در پیشاپیش توده‌ها قرار گرفت و به خصوص هر جا توده‌ها از طرف رژیم تازه روی کار آمده مورد تهاجم نظامی قرار می‌گیرند مقاومت مسلحانه آنها را سازمان داد.»

(پیام فدایی شماره ۲۸۹، همان گفتگو، تأکیدات از ماست)

از آنجا که دید "مقاومت مسلحانه" در نوشته نقد "مصاحبه" رفیق صبوری تحلیل شده است، ما در این مقاله به آن نمی‌پردازیم. فقط توجه خواننده را به این مسئله جلب می‌کنیم که اگر توده‌ها در نقاط مختلف ایران دست به مبارز مسلحانه زده‌اند، و این به تعبیر نقل قول بالا، دفاع مسلحانه مردمی است، آیا وظیفه پیشاهنگ پیرو تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" سازماندهی برای مقاومت است، یا اساساً سازماندهی برای تعرض و گسترش مبارزه مسلحانه؟ اگر شرایط جنبش توده‌ای بدرستی آنگونه بود که در اینجا بیان میشود و نمونه مبارزه مسلحانه مردم در کردستان و ترکمن صحرا بر آن مهر تأیید می‌کوبید، آیا وظیفه پیشاهنگ این نبود که تدارک سیاسی-نظامی برای تأثیرگذاری و ارتقاع این مبارزات ببیند و آنرا پرورده ای طولانی تلقی کند، همانطور که رفیق مسعود احمدزاده در کتابش تحلیل کرده بود؟ به اعتقاد ما جوهر انحراف تئوریک "مصاحبه" در این مسئله نهفته است.

موافقت صوری طرفداران "مصاحبه" با بازگشایی جبهه شمال و برداشتن یک گام عملی در این راه، بعد از انشعاب، صحت انحراف تئوریک شان را نشان میدهد. اما آنچه مورد تأیید طرفداران "مصاحبه" نیز است، اختلافات نظری بر سر بازگشایی جبهه شمال است و ما معتقدیم که این اختلافات نیز ریشه در درک انحرافی پیروان "مصاحبه" از تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" دارد که در پایین به آن می‌پردازیم.

مصاحبه‌شونده در "پیام فدایی" پیشینه طرح مسئله بازگشایی جبهه شمال را اینگونه بازگو می‌کند:

«ما در حالیکه از همان روز اول در حد توان خود در جنبش خلق کرد فعالانه شرکت داشتیم اما علیرغم همه کوشش‌های خود نتوانسته بودیم نیروی توده‌ای قابل توجهی را جذب کرده و سازمان دهیم. چرا که از یک طرف سازشکاری سازمان بزرگ چریک‌های فدائی خلق پایگاه توده‌های که فدائی در میان خلق کرد داشت را از بین برده بود و از طرف دیگر نیروهای جنبش خلق کرد اغلب در سازمان‌های کردستانی متشکل شده بودند. این عدم موفقیت مسلماً نارضایتی‌هایی را سبب می‌شد. در چنین اوضاعی برخی از رفقا بدون توجه به شرایط جنبش، این عدم موفقیت و نارسایی‌ها را به نادرست نتیجه مواضع سیاسی تشکیلات قلمداد نمودند. این رفقا فکر می‌کردند که ما از ابتدا خط درستی را در پیش نگرفته ایم که یک نمونه از چنین برخوردی را در رابطه با رفیق صبوری ذکر کردم. در چنین اوضاع و احوالی بود که رفیق محمد حرمتی پور (با نام مستعار مسعود) از رفقای رهبری و مسئول شاخه کردستان تشکیلات در اوائل مهر ماه 1359 مطلبی نوشت و با تأکید بر این امر که: "اوضاع انفجاری است و شمال نیز منفجر خواهد شد" و "در چند مدت دیگر به طور حتم مانند کردستان خواهد شد" پیشنهاد "تقویت شمال و سازماندهی سیاسی - نظامی به دلیل داشتن حمایت توده‌ای در آنجا" را مطرح کرد. وی نوشت که وضعیت کردستان طوری است که: "در حال حاضر کومه له و دمکرات تمام نقاط را قبضه کرده‌اند و ما هم نه از امکانات پشت جبهه برخورداریم و نه امکانات نظامی داریم و نه بومی هستیم که بشود سریع از ناتوانی‌های دمکرات و کومه له استفاده کرد و نیروهای آنها را سریع جلب کنیم". بر این اساس وی تأکید داشت که ما "در شمال دارای روابط توده‌ای هستیم و علاوه بر حمایت معنوی تا اندازه‌ای از حمایت مادی برخورداریم". در نتیجه وی مدعی شد که انتقال نیروی ما از کردستان به شمال باعث خواهد شد که ما حتی در عرض شش ماه به یک جریان با حمایت توده‌های تبدیل شویم و شمال به نفع ما همانند کردستان شود. این پیشنهاد در جریان بحث‌های درون تشکیلات به بازگشایی جبهه شمال معروف شد.»

(پیام فدایی شماره ۲۹۸، همان گفتگو، تأکیدات از ماست)

در پاسخ، ما می‌گوییم اگر عدم موفقیت تشکیلات در کردستان ناشی از شرایط سیاسی حاکم بر آنجا بود، باقی ماندن در جنبش کردستان و عملاً دنباله‌رو جریان‌های سیاسی حاکم بر آن جنبش شدن با چه دلایلی قابل توجیه است؟ این جنبش

از طرف سازمانهای سیاسی مسلط بر آن تنها با دفاع مسلحانه تعریف میشده است و این سیاست نیز پتانسیل قوی پیشروی به جلو این جنبش را سد کرده بود. ما نتایج این دفاع از خود مسلحانه را در ادامه این جنبش، با عقبنشینی نیروهای سیاسی مسلح آن به خاک عراق دیدیم. آیا حضور ما در کردستان بر پایه این باور بود که مناطق تحت کنترل پیشمرگه باید به مناطق سرخ واقعی تبدیل شوند؟ مناطق سرخی که تنها تعرض انقلابی و گسترش مبارزه مسلحانه به دیگر نقاط، ضامن پابرجایی اش بود؟ اگر چنین اعتقادی بود و تجربه نشان میداد که تا تحقق باور ما راه دشواری در پیش است و ما نه تنها آنجا نقشی در سازماندهی توده‌ها نداریم، بلکه عملاً در خرده کاری دفاع مسلحانه حل میشویم، نمی‌بایست یک بازنگری در سیاست های خود کرده و استراتژی جدیدی را طراحی کنیم؟ اگر موافقین خط "مصاحبه" بر این اعتقاد بودند، میبایست سریعاً از طرح پیشنهادی رفیق حرمتی پور استقبال میکردند و بقول خودشان واقع‌بینانه تر شرایط را تحلیل میکردند و هرچه سریعتر گام در راه عملی کردن آن برمی‌داشتند. اما ما در عمل دیدیم که آنها چنین درکی از مبارزه مسلحانه نداشتند و "مصاحبه" هم چنین درکی ارائه نمیداد. آنها اختلافات خود در باره بازگشایی جبهه شمال را اینگونه جمع‌بندی کرده اند:

«همانطور که قبلاً هم گفتیم برای نمونه رفیق مسعود (محمد حرمتی پور) معتقد بود که شمال در حال انفجار است و "در چند مدت دیگر به طور حتم مانند کردستان خواهد شد". در حالیکه ما چنین تحلیلی را درست نمیدانستیم. ما معتقد بودیم که در کردستان یک جنبش توده‌های جریان دارد و جنبش خلق کرد توانسته برخی مناطق این منطقه را از سلطه جمهوری اسلامی آزاد نماید. در حالی که چنین کیفیتی اصلاً در شمال وجود ندارد و اینطور هم نیست که با شروع حرکت یک دسته پارتیزانی در جنگل فوراً شاهد آزاد سازی مناطق و شکل‌گیری وضعیتی خواهیم شد که در کردستان وجود دارد. همچنین ما تخلیه کامل کردستان و به عبارت دیگر "تعطیل" شاخه کردستان سازمان که مورد تأکید یکی از رفقای منشعب (رفیق بهرام) بود را نیز امر درستی نمیدانستیم...»

... در مقابل نظر رفقای که میگفتند باید یک تحلیلی از دلایل سازماندهی حرکت در جنگل داشت و این تحلیل را به رفقای هوادار ارائه داد و در سطح جنبش پخش نمود؛ برخی از آن رفقا در مقابل این نظر درست به طور مثال میگفتند مگر ما رفیق مسعود احمدزاده را قبول نداریم، خوب همان تحلیل وجود دارد و دیگر نیازی به تحلیل جدید نیست. البته ما نمیتوانستیم هیچ توافقی با چنین نظری داشته باشیم و نداشتیم.»

(پیام فدایی" شماره ۳۰۴ همان گفتگو، تأکیدیات از ما است)

واقعیت این است که سنت مبارزه مسلحانه در کردستان به تاریخ قبل از خیزش مردمی سال ۱۳۵۷ برمیگردد و تغییر حاکمیت امپریالیستی در جریان خیزش سال ۱۳۵۷، شرایط مساعدی را فراهم کرد که مردم مسلح، با کمک پیشمرگان، کنترل شهرها و روستاها را بدست گیرند. این شرایط ویژه ای در تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی خلق های ما بود. اما این را نباید با آزادی مناطق که در جریان یک مبارزه مسلحانه توده ای طولانی بدست میاید و رهبری اش را پیشاهنگ مارکسیست لنینیست مجهز به تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" دارد، یکی دانست. پر واضح است که این شرایط کار پیشاهنگ انقلابی را آسانتر میکرد، اما مهم تبدیل چنین جنبش تدافعی به یک جنبش تعرضی برای نه تنها حفظ مناطق تحت کنترل، بلکه مهمتر از آن، برای گسترش هرچه بیشتر مناطق آزاد، بود. این جوهر بحث تئوری مبارزه مسلحانه است که میگوید سازماندهی و تشکل مسلح توده ای تنها در جریان دست زدن به مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر است. اما هوادارن "مصاحبه" میگویند:

«... مثلاً آنها بدون توجه به فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر نیروهای تشکیلات جهت ارتقاء سطح مبارزات توده‌ها مدعی شدند که شعار پیش بسوی سازماندهی مسلح توده شعاری "سیاسی کاری" است. در توجیه این نظر ظاهراً اولترا چپ و به واقع راست (که ضرورت سازماندهی مسلح توده‌ها را نفی میکرد) گفته میشد که سازمان مسلح توده‌ها صرفاً در جریان عمل مسلحانه صورت میگیرد. متأسفانه این رفقا به واقعیت جامعه در همان مقطع هم توجه نداشتند تا ببینند که خلق ترکمن بدون آن که پیشاپیش دست به "عمل مسلحانه" بزنند به سازماندهی مسلح خود پرداختند و وارد نبردی قهرمانانه با رژیم جمهوری اسلامی شدند...»

(پیام فدایی شماره ۲۹۸، همان گفتگو)

ما میگوییم خلاء موقت قدرت در بعد از خیزش توده ای سال ۱۳۵۷ حاصل فعالیت سیاسی پیشاهنگان خلق نبود، بلکه ناشی از شکل‌گیری جنبش های گسترده ضد امپریالیستی ای بود که متأثر از مبارزه مسلحانه آغاز شده از سال ۱۳۴۹ توسط "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" بود و جابجایی حاکمیت امپریالیستی را در آن برهه تاریخی، به

امپریالیست ها تحمل کرد. این خلاء موقت قدرت، فرصتی را به خلق ترکمن داد که خود را سازماندهی مسلح کند. تضمین حفظ و ارتقاء این سازماندهی مسلح چه بود؟ پیشاهنگ انقلابی در آن شرایط با چه شکل سازمانی میبایست بر این حرکت مسلحانه توده ای تاثیر بگذارد و آنرا به مجرای گسترش یک جنگ توده ای طولانی به منظور آزاد سازی ترکمن صحرا بکشاند؟ اگر نظر پیروان خط "مصاحبه" این است که یک سازمان سیاسی - نظامی باید امر تاثیرگذاری را پیش ببرد، پس مشکل شان با بازگشایی جبهه شمال چه بود؟ میتوانستند در جواب به نقد رفیق صبوری بگویند "مصاحبه" نیز چنین ادراکی را نداشت که یک سازمان سیاسی کار باید به امر "ارتقاء سطح مبارزات توده ها" بپردازد. اما "مصاحبه" آب پاکی را روی دست جنبش مردمی ریخته بود وقتی در پاسخ پرسش "یعنی شما معتقدید که چریکهای فدایی خلق بجنگ با این دولت برخیزند؟" جواب اش این بود که:

«بهبیوجه از کدام سخن من چنین استنباط کردید؟ من گفتم باید مردم را برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم البته ممکن است در این هجوم کسانی از این دولت هم دست داشته باشند. ولی بهیوجه من معتقد به آن نیستم که در حال حاضر باید به مبارزه نظامی پرداخت. ولی هر جا به خلق حمله نظامی میشود باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد. خلق های ایران باید بدانند که چریک فدایی همیشه خود را بین او و دشمن او حایل میکند.»

(«مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی»، خرداد ۱۳۵۸، تأکيدات از ماست)

ما میگوییم اگر هوادارن "مصاحبه" بر این باور بودند که "جامعه در آن زمان شدیداً در التهاب به سر می برد"، آیا انتظار گسترش سریع مبارزه مسلحانه در شمال ایران، انتظاری دور از واقعیت بود؟ تحلیل پایه ای از شرایط مساعد شمال برای آغاز جنگ چریکی در کوه را رفیق مسعود احمدزاده در مقدمه کتاب اش کرده است. چرا بر این پایه نمیشد حرکت کرد و احتیاج به "تحلیلی از دلایل سازماندهی حرکت در جنگل" بود؟ اگر طرفداران مصاحبه این تحلیل را لازم میدانستند، چرا هیچ ادبیاتی در این رابطه تا کنون ارائه نداده اند؟ چرا هیچجا در توضیح مواضع خود صحبتی از مبارزه چریکی در روستا نکرده اند، مبارزه چریکی ای که آغاز یک جنگ توده ای طولانی با هدف آزاد سازی مناطق و تبدیل آنها به مناطق سرخ تحت کنترل ارتش خلق است؟ واقعیت این است که آنها اعتقادی به آن نداشته و ندارند.

اصولاً "چریکهای فدایی خلق ایران" بعنوان یک سازمان مدعی طرفداری از تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" چه وظایفی برای خود تعریف میکند؟ چه وظایفی که آنها را از دیگر سازمانهای خارج نشین جدا میکند؟

پرسش ما این است که "چریکهای فدایی خلق ایران" با چه فعالیت عملی، پس از انشعاب سال ۱۳۶۰، تلاش کردند وظایف پیشاهنگی خود را انجام دهند؟ پشتیبانی از بازگشایی جبهه شمال که هیچ فعالیت عملی برای آنها تعریف نکرد و سریعاً به فراموشی سپرده شد. آنها حتی ۱۴ ماه مبارزه مسلحانه رفقای ما در جنگل های شمال را حمایت نکردند، (خواننده میتواند برای آشنایی بیشتر با مبارزه مسلحانه رفقای ما در جنگل های شمال به اسناد تکمیلی که در پایان مقاله ضمیمه شده است رجوع کند) چرا؟ به نظر ما مواضع آنها افشاگر این مسئله است:

"منشعبین که در مقابل سوالات هواداران سازمان و مردم در باره علت انشعابشان پاسخی واقعی و منطقی نداشتند، لاجرم فریبکارانه و بدور از اخلاق کمونیستی متوسل به دروغ شدند و اینطور اشاعه دادند که علت انشعاب رد تئوری مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک از طرف چریکهای فدایی خلق بوده و در این رابطه تا بدانجا پیش رفتند و شایع کردند که ما به اکثریت پیوسته ایم. این برخورد غیر اصولی و غیر انقلابی منشعبین که آنها برای توجیه کودتای تشکیلاتی خود بدان متوسل شده بودند، اکثریت خائن را برآن داشت که ..."

(پیام فدایی ۳۱۱، از اعلامیه "باز هم شایعه!!!" به تاریخ ۶۰/۹/۱، تأکيدات از ماست)

ما قضاوت ادعاهای آنها را به خواننده این مقاله واگذار میکنیم. اما تنها فعالیت عملی که مطمئناً امروز نیز به آن افتخار میکنند، فعالیت آنها در کردستان بود. این فعالیت را، بیشتر در این مقاله، مورد نقد و بررسی قرار دادیم و بیشتر از این به آن نمی پردازیم. ولی آنها، بعد از آنکه مجبور شدند فعالیت در کردستان را تعطیل کنند، چه فعالیت عملی داشتند؟ جواب روشن است، هیچ فعالیت عملی. سکونت در خارج هیچ امکان عملی برای شرکت در مبارزات مردم به آنها نمیداد. ایرادی، بخودی خود، به این جابجائی وارد نیست، اما مهم این بود که حالا چگونه میتوانند از طریق برپایی مبارزه مسلحانه، توده ها را متشکل کنند؟ اگر ادبیات این سازمان را زیر و رو کنید، پاسخی دست کم

در حوزه تئوری، برای این سوال پیدا نمیکنید. اگر کمیت تشکیلاتی و سختی فعالیت در ایران را دستاویز خود قرار دهند، در دامی که خود پهن کرده‌اند، میافتند و پیشاهنگی خود را زیر سوال میبرند. انتقاد ما امروز به جریان‌های سیاسی خارج نشین این است که هیچ نقشی در مبارزه روزمره مردم ایران ندارند. تنها فعالیت آنها پشتیبانی از مبارزات مردم در ایران است. این انتقاد، با اهمیتی دوچندان، به "چریک‌های فدایی خلق ایران" نیز وارد است و ادعای آنها مبنی بر پیروی از تئوری مبارزه مسلحانه را پوچ و باطل میکند. رفقای ما در سال ۱۳۴۹ با نیروی اندکی به جنگ دستگاه سرکوبگر دولت امپریالیستی رفتند و با یقین به درستی راه شان، توانستند این مبارزه را تا سال ۱۳۵۵ پیش ببرند. آنها زنده نماندند تا ثمرات مبارزه خود را دو سال بعد، در خیزش مردمی سال ۱۳۵۷ ببینند. اما رفقای مخالف "مصاحبه"، بعد از انشعاب سال ۱۳۶۰، با نام "چریک‌های فدایی خلق ایران (ارتش رهایی‌بخش خلق های ایران)"، با هدف بازگشایی جبهه شمال، توانستند به مدت ۱۴ ماه دست به مبارزه مسلحانه بزنند و ضربات مهلکی به دستگاه سرکوب امپریالیستی وارد کنند و ادامه دهنده راهی باشند که از سیاهکل آغاز شد و در شیرگاه ادامه پیدا کرد.

صداقت انقلابی حکم می‌کند که زمانی که نتوان، با هر توجیهی، به وظایف خود بعنوان یک سازمان کمونیستی جامه عمل پوشاند، باید خود را با شکلی از تشکل که متناسب با توان عملی خود است، معرفی کرد.

ما در این نوشته کوشش کردیم خواننده را با بخشی از مسائل نظری که منجر به انشعاب سال ۱۳۶۰ در "چریک‌های فدایی خلق" شد، آشنا کنیم. این انشعاب، بر خلاف اکثر انشعابات در سازمان‌های سیاسی ایرانی که عمدتاً بر پایه اختلافات تشکیلاتی بوده است، نتیجه اختلافات نظری و آلترناتیوهای عملی بود و پراتیک بعد از انشعاب طرفداران بازگشایی جبهه شمال صحت آنرا اثبات کرد.

ما بعنوان بخشی از طرفداران مبارزه مسلحانه که در دوران بعد از انشعاب، موافق نظرات رفیق صبوری بودیم و به تشکیلات "چریک‌های فدایی خلق ایران (ارتش رهایی‌بخش خلق های ایران)" پیوستیم، از خواننده این مقاله می‌خواهیم، در صورت تمایل، برای آشنا شدن با بخشی از انتقاداتی که ما به "مصاحبه" داشته و داریم و همچنین آشنا شدن با ۱۴ ماه مبارزه مسلحانه رفقای ما در جنگ‌های شمال، به اسناد تکمیلی زیر رجوع کند:

نقدی بر مصاحبه اشرف دهقانی (عبدالرحیم صبوری - اواخر ۱۳۶۰)

گزارش رویداد ها از جریان انشعاب در چریک‌های فدایی خلق

بیانیه‌های عملیات جنگل

گزارش تجربه جنگل - حبشی

چرا ستون چریکی جنگل ضربه خورد؟

از انتشارات سیاهکل-شیرگاه

اکتبر ۲۰۲۵ (مهر ۱۴۰۴)